



اوضاع اجتماعی قرن هشتم

و تأثیر اشعار عماد فقیه کرمانی

بر غزلیات حافظ

□ دکتر نعمت احمدی

شیخ الاسلام خواجه عمادالدین علی فقیه کرمانی مشهور به عماد فقیه و متخلص به عماد یکی از شاعران معروف قرن هشتم هجری می باشد که به اعتقاد نگارنده همانند سایر شاعران معروف این قرن در پناه نام و آوازه چارید خواجه حافظ شیرازی پروی ستم رفته است و همانند همشهری دیگرم خواجهی کرمانی آن طور که باید و شاید حق وی در ادوار مختلفه تاریخی ادا نگردیده است.

هرچند به همت دانشگاه کرمان در سال ۱۳۷۰ کنگره جهانی خواجهی کرمانی برگزار و تا اندازه ای گردوغبار گمنامی و مظلومیت از چهره خواجه زدوده شد. اما عماد فقیه ستاره ای است که ابری نیره چهره درخشنده اش را در محاق تیرگی و فراموشی فرو برده است. نگارنده علیرغم کمی بضاعت علمی درصدد آنم که به پاس علاقه ام به کرمان و بزرگان کرمانی در این مقاله به زندگانی و محیط اجتماعی شیخ الاسلام خواجه عمادالدین علی کرمانی بپردازم.

تاریخ تولد عماد فقیه و مدت زندگانی وی همانند اکثر بزرگان این حوزه و بوم روشن نیست. تنها با بررسی اشعار و آثار وی می توان تا حدودی به تاریخ واقعی تولد وی نزدیک شد.

علاوه بر دیوان غزلیات عماد فقیه پنج منظوی به وی نسبت داده می شود که قدیم ترین آنها منظوی «محبت نامه صاحب دلان» است که به سال ۷۲۲ هجری سروده شده است.

منظوی محبت نامه به نام خواجه تاج الدین عراقی وزیر معروف سلطان ابوسعید ایلخانی سروده شده که بنا به گفته عماد فقیه در یک ماه اتمام یافته است. به نام خواجه تاج الدین عراقی که با دادا جساودانش نام سابقی کنی در مدت مسافرتی تماشای نهی آنکه «محبت نامه» نامش عماد فقیه خود در منظوی «محبت نامه» تاریخ سرودن آن را ذکر می کند و این اولین تاریخی است که می تواند راهگشای زندگی عماد فقیه باشد.

پسود این منظوی تاریخی ایام که تاریخش موافق گشته با نام «محبت نامه صاحب دلان» است که تاریخ کتابت مقبلان است «محبت نامه صاحب دلان» به حساب ایجاد برابر با ۷۲۲ هجری است. پس به سال ۷۲۲ هجری وی شاعری کامل و وارد بوده که قدرت سرودن منظوی عرفانی را داشته است. از طرفی در منظوی «صفنامه» نیز مختصر شرح حالی از خود به یادگار گذاشته و وفات پدر خود را به سال ۷۰۵ هجری عنوان نموده است. آقای رکن الدین

همایون فرخ در مقدمه فاضلانه خود بر دیوان غزلیات عماد فقیه برای به دست آوردن تاریخ حقیقی تولد عماد فقیه می نویسد:

«خواجه عماد کرمانی در منظوی صفنامه شرح حالی از خود به دست می دهد. او می گوید که پدرش محرم خاص شیخ نظام الدین محمود بوده است و شیخ نظام الدین محمود از شاگردان قطب الاقطاب زین الدین عبدالسلام کامونی بوده که به فرمان قطب در کرمان خانقاهی بنا نهاده و به پرورش و دستگیری مستعدان و سالکان راه و طریقت شیخ کامونی پرداخته است. شیخ نظام الدین محمود، پدر عماد فقیه را مستد نشین و خلیفه خود می سازد و در تاریخ هفتم صفر سال ۷۰۵ هجری در کرمان درمی گذرد و پس از این که هفته مرگ او برگزار می شود پدر خواجه عماد نیز در هفتم او درمی گذرد و به شیخ و مراد خود می پیوندد و عماد ناچار می شود که با صغر سن به جای پدر بر مستد شیخی بنشیند و امور خانقاه را با کمک برادرش در دست بگیرد. او در صفنامه این واقعه را چنین بیان می کند:

هفتصد و پنج ز هجرت چو رفت منزل او روضه فردوس گشت
تکیه به فرزند و برادر گذاشت محرم خاصش پدر این گدا
بنده بی توشه در این گوشه ماند غمزه ای، بیدل و دشمن هزار
سیل جفا روی بدین خانه کرد کوشش و جهد از مدد روح پیر
او به کمک برادرش مجدالدین اداره امور خانقاه را برعهده می گیرد
با من بیچاره برادر رفیق بود و ندیدم به جز او کس شفیق
ملجاء اخوان صفا مجد دین کامل صاحب دل عزلت گزین

باتوجه به اینکه خواجه عماد و برادرش در سال ۷۰۵ هجری امور خانقاه را اداره می کرده اند معقول به نظر می رسد که تصور کنیم او در سال ۷۰۵ حداقل پانزده سال داشته است که

کرمان

می توانسته به اداره امور خانقاه بپردازد و مدح مراد خویش شعر بسراید و با این احتساب سال تولد خواجه عمادالدین علی فقیه سال ۶۹۰ هجری بوده است.^{۱۱}

هرچند برای به دست آوردن تاریخ دقیق تولد شاعر نمی توان به استدلال فوق نسیک جست. مع الوصف در سال ۷۲۲ هجری عماد فقیه شاعری توانا بوده است که توانسته در مدت يك ماه متنوی محبت نامه صاحب دلان را برای وزیر سلطان ابوسعید خواجه احمد بن محمد بن علی عراقی معروف به تاج الدین عراقی بسراید. این وزیر مردی اهل علم و طرفدار شعرا و ادبا بوده و خواجهی کرمانی شاعر بلند آوازه این عصر نیز متنوی گل و نوروز و متنوی صنایع الکمال را به نام وی سروده است. تاج الدین عراقی از وزرای معروف دوره پایانی حکومت ایلخان مغول می باشد که به القاب مختار الحضرت الا بلخانیه معین الدوله السلطانیه معروف بود. وی تا پایان دوره عمر سلطان ابوسعید در مصدر قدرت باقی ماند و پس از مرگ سلطان ابوسعید که به سال ۷۳۶ هجری اتفاق افتاد مورد نظر امیر مبارزالدین محمد مظفری واقع شد. از این سال امور وزارت امیر مبارزالدین محمد به عهده او بود. اما وی نیز همانند اکثر وزرای ایرانی که به دست سلاطین کشته می شدند به سال ۷۴۵ هجری به دست امیر مبارزالدین محمد به قتل رسید.

به هر صورت با توجه به اینکه عماد فقیه متنوی نامه صاحب دلان را برای خواجه تاج الدین عراقی (که در سلطانیه در دستگاه سلطان ابوسعید به وزارت مشغول بود) سروده است. بایستی آوازه شاعری خواجه عماد در ایران آن روز گسترش یافته و شاعری مشهور بوده باشد تا به خود این اجازه را بدهد که کتابی را به وزیر مقتدر سلطان ابوسعید هدیه کند. دوره اوج شاعری عماد فقیه مصادف با حکومت سه تن از شاهان معروف است که هر یک در عرصه ادب ایران همدوره بزرگانی چون خواجه حافظ، مولانا عبید زاکانی، خواجه کرمانی و همچنین شاعر مورد نظر ما - عماد فقیه کرمانی - بوده اند. دون از این شاهان به نیکی نام و آوازه بلند معروفند و خود در شعر و شاعری دست داشته اند و سومین نفر علیرغم این که به زعم نگارنده، در کرمان منشاء آبادانی و خیر بوده در تاریخ به بدنامی معروف شده است. این سه تن عبارتند از: شاه شیخ ابواسحاق اینجو، امیر مبارزالدین محمد مظفری و ابوالفوارس شاه شجاع مظفری.

می دانیم که شیخ ابواسحاق اینجو و شاه شجاع به حرمت انفاس مسیحایی حافظ در تاریخ ایران به شهرت رسیده اند و امیر مبارزالدین محمد نیز لقب محسوب را از خواجه بزرگوار دریافت داشته است. حال با تکیه بر دیوان عماد فقیه کرمانی به برداشت عماد از این سه تن می پردازیم.

۱- شاه شیخ ابواسحاق اینجو به سال ۷۲۱ هجری متولد شد و در محرم سال ۷۵۷ در سن ۳۷ سالگی به دستور امیر مبارزالدین محمد مظفری در میدان سعادت شیراز که از ساخته های خود وی بود، کشته شد. با مرگ ابوسعید ایلخانی و از بین رفتن حکومت مرکزی در ایران، امیران محلی و سرداران ایلخانی در گوشه و کنار ایران به داعیه کشورستانی، علم جنگ و گریز را برافراشتند. معروفترین آنان همین شیخ ابواسحاق اینجو می باشد که مددجوی خواجه حافظ است و قدرت وی دولت مستعجلی بود. وی از سال ۷۲۳ یعنی ۷ سال بعد از مرگ سلطان ابوسعید، و بعد از برادرانش در فارس به فرمانروایی رسید. خالی شدن عرصه حکومت مرکزی از قدرت متمرکز، شیخ ابواسحاق را به فکر کشورستانی واداشت و نخستین ابالتی که مورد نظری واقع شد کرمان بود. ابواسحاق در طول ۱۱ سال ۷ بار به کرمان لشکر کشید. حکومت کرمان در این تاریخ در دست امیر مبارزالدین محمد مظفری بود. وی مردی شایسته و لایق و کارداران اما سخت گیر و متعصب بود و به خواست خداوند در این مقاله در جای خود از وی صحبت خواهد شد.

به اعتقاد نگارنده این سطور، شاه شیخ ابواسحاق اینجو علیرغم این که مورد لطف و محبت خواجه حافظ قرار داشت (و از این رهگذر به نامی جاوید در ادب فارسی دست یافت) در مقام مقایسه با امیر مبارزالدین محمد مظفری بیشترین آسیب را به شهر کرمان و یزد وارد آورد. هر چه آبادانی در کرمان ایجاد شد، به دست امیر مبارزالدین محمد مظفری بود، و آنچه که خرابی اتفاق افتاد، در نتیجه عهد شکنی و ست پیمانی ابواسحاق و حملات هفت گانه وی به شهر کرمان به وجود آمد. نگارنده در مقاله ای که در ایام برگزاری کنفرانس جهانی بزرگداشت خواجه کرمانی در روزنامه اطلاعات با نام «ارمانهای بلند خواجه کرمانی» به چاپ رسانیدم، بر خلاف باور عمومی به اعمال نیک امیر مبارزالدین و آثار خیر او که هنوز در کرمان باقی مانده به این قضیه از زاویه دید دیگری پرداختم و از ستمی که در نتیجه حملات شیخ ابواسحاق به کرمانیان رفت سخن گفتم. اما روح بلند و طبع کریم و اخلاق نیک

و حمایت بی دریغ ابواسحاق از شاعران باعث شد که عماد فقیه نیز علیرغم سکونت در کرمان و حضور امیر مبارزالدین محمد مظفری در این شهر و دشمنی و عداوت دیرینه بین ابواسحاق و امیر مبارزالدین (که عموماً به جنگ و جدال منتهی می گردید و در همه جنگها هم باعث و بانی آغاز جنگ و عهد شکن ابواسحاق بود) به مدح وی بپردازد. در دیوان عماد دو غزل در مدح ابواسحاق موجود است. نخستین غزل با دو هفته عمر که هست از حیات ما باقی

فدای باده و گل باد و شاهد و ساقی^{۱۲}

که با مدح شیخ ابواسحاق پایان می پذیرد

شکست رونق شمشاد زاعشداق قدت

مگر که رایت منصور شاه ابواسحاقی

عماد دل شده را ورد صبح و شام این است

که باد تا به ابد عهد دولتش باقی

باید توجه داشت که این غزل در زمانی سروده شده که جنگهای مختلف هفتگانه

بین امیر مبارزالدین محمد که در سختگیری زبانزد هست، با ابواسحاق سروده شده و استقلال رأی و شجاعت عماد فقیه را می رساند.

دومین غزل را در زمانه شکست و فرار و در بدری ابواسحاق سروده است. زمانی

که ابواسحاق بعد از محاصره طولانی شیراز به دست امیر مبارزالدین محمد شکست

خورد و به اصفهان فرار کرد. غزل زیبای یا مطلع زیر را سرود:

گرچه مه به زیبائی شمع جمع آفاق است

دل نمی برد آری، دلبری به اخلاق است

و در پایان، این گونه زیبا و شجاعانه از ابواسحاق یاد کرد:

من که همچو پروانه گرد شمع می گردم

غم ندارم از کشتن خوف من از احراق است

گر سر صفا دارد شهریار صاحب دل

هرچه در جهان دارم نذر شیخ ابواسحاق است

دست چسور گردوش از عماد دور افکنند

سخت بود هجرانش گرچه ست میساق است^{۱۳}

يك دنیا مطلب از موعظه و بند و نیز از آرزوهای بر باد رفته در این غزل نهفته

است. از کرم و اخلاقی و زیبائی و جمال و ست عهدی ابواسحاق گرفته تا آرزوها و

دعاهای شاعر. باید در نظر داشت امیر مبارزالدین محمد مظفر آنچنان سخت گیری

است که خواجه عماد بحق باید از کشته شدن بهر اسد. شاعرانی که در کرمان

ابواسحاق دشمن امیر را مدح نموده است، باید بسراید که: «غم ندارم از کشتن خوف

من ز احراق است».

چرا این دو غزل، دیگر اثری راجع به شیخ ابواسحاق در آثار عماد فقیه دیده

نمی شود.

امیر مبارزالدین محمد مظفری

امیر مبارزالدین محمد مظفری از شاهان به اصطلاح خود ساخته تاریخ و به اعتقاد

بندۀ از مردان استثنائی تاریخ است. وی توانست بعد از مرگ سلطان ابوسعید با

بر انداختن اتابکان یزد و حکمرانان کرمان، دولتی مقتدر را در مرکز ایران پی افکند.

دولت محمد مظفر نخستین دولت ایرانی است که بعد از حمله مغول در ایران

پی افکنده شد و اگر توانست بود مخالفین خود را از بین ببرد چه بسا سدی حقیقی در

مقابل یورش تیمور نیز به وجود می آورد. اما سخت گیری و تعصب ظاهری و خم

شکستها و عبادتهای ریایی امیر مبارزالدین از وی چهره ای مخوف در تاریخ ایران

ساخته، اما به اعتقاد نگارنده عمده بدنامی امیر مبارزالدین محمد از نفرت و نفرین

خواجه شیراز ناشی می شود که در دیوان خود از وی به نام «محتسب» یاد کرده و نیز

باور عموم هم بر این است که متنوی موش و گربه «عبیدزاکانی» که از امهات است کتب

اخلاقی است راجع به امیر مبارزالدین محمد سروده شده است. البته بیشتر مورخین

نزدیک به عهد امیر مبارزالدین محمد از وی به بدمنشی و تندخویی و بدزبانی یاد

می کنند. [به عنوان نمونه حافظ ابرو و مورخ معروف عهد شاهرخ تیموری در کتاب

زبدة التواریخ خود می گوید: «دشنامهایی می گفت که استربانان نیز از گفتن آن

خجالت کشند.» مع الوصف نگارنده را باور بر آن است که انفاس مسیحایی خواجه

حافظ باعث گردید تا امیر مبارزالدین محمد این همه در تاریخ به بدنامی شهره گردد

والا در کرمان و یزد و شیراز این همه آثار خیر از وی باقی مانده است در حالی که

شیخ ابواسحاق اینجوی عاشق پیشه و عیاش و نازک طبع بجز ویرانی و خرابی چیزی

از خود باقی نگذاشت و نمونه کامل يك فرد سست عهد و پیمان شکن می باشد. اما

قطعه معروف «دل منه بردنی و اسباب او» که در دیوان خواجه حافظ آمده، نام و یاد

جان زیباتر می نماید. (۵)

در دیوان عماد فقیه در مدح امیر مبارزالدین محمد آتاری موجود است. شاید بتوان خواجه عماد را نخستین فردی دانست که از امیر مبارزالدین محمد به عنوان محتسب یاد کرده و این فضل تقدّم حتی در انتساب لقب و عنوان محتسب قبل از خواجه حافظ متعلق است به عماد فقیه در غزلی با مطلع:

ز آن می که پستوی ز فروغش دلیل ماست

پرکن قدح که «محتسب» اکنون خلیل ماست
باید این غزل در زمان فتح کرمان و توبه امیر مبارزالدین از منتهیات سروده شده باشد. زمانی که دایر مدار کرمان و خلیل راه این شهر مظلوم و زجر کشیده امیر مبارزالدین محمد است در دیوان خواجه عماد فقیه چهار قصیده بر مدح امیر مبارزالدین محمد مظهری آمده است، غزل نخست با مطلع:

ای شعر مشک رنگ تو بیچیده بر حریر

هر حلقه ای ز طره توحفه عبیر
سروده شده، این قصیده باید بعد از یکی از فتوحات امیر مبارزالدین گفته شده باشد.

نگارنده با همه تفحصی که انجام داد، نتوانست زمان سرودن آن را تعیین کند
خصوصاً ابیات:

بر دل مگیر خرده که عهد خرد شکست

افتد که سرکشند جوانان ز رأی پیر
بمعقوب را از کلبه احزان گریز نیست
تا از عزیز مصر به کنعان رسد پشیر

از مصرع «تا از عزیز مصر به کنعان رسد پشیر» و نیز از ابیات پایانی این قصیده که می گوید:

تا زینور سپاه سلاطین بود لخوا

تا زینت سرای خواقین بود سریر
بافا لخوای دولت و دین از تو ناسکب
باداسرای جاه و جلال از تو ناگزیر

نشان می دهد که این قصیده باید بعد از واقعه فتح اصفهان و بیعت امیر مبارزالدین محمد با المعتض بالله ابو بکر العباسی خلیفه عباسی مصر سروده شده باشد. توضیح این که بعد از فتح بغداد به دست هولاکوخان مغول و قتل آخرین خلیفه عباسی مستعصم بالله در بغداد، المستعصم بالله ابوالقاسم احمد بن الظاهر بالله که در بغداد زندانی بود فرار کرد و به مصر گریخت و در تاریخ ۱۳ رجب سال ۶۵۶ هجری، «بایرس» از امرای ممالیک مصر با وی بیعت کرد.

از این تاریخ است که دوره دوم خلافت عباسی در مصر شروع و تا سال ۹۲۳ که سلطان سلیم پادشاه عثمانی بساط خلفای عباسی مصر را در هم پیچید، آلت دست امرای ممالیک مصر بودند.

«... امیر مبارزالدین محمد چون به محاصره اصفهان رفت، جماعت اندرون با وجود کثرت بیرون نیامدند و امیر مبارزالدین به قلعه مارواتان نزول کرد و با وکیل خلیفه امیرالمؤمنین المعتضد بالله ابو بکر العباسی بیعت کرد در سنه خمس و خمسين و سبع مائه (۷۵۵هـ) خطبه اسلام در بلاد عراق که از مدت هجوم لشکر سلاطین مغول الی هذا الیوم از زینت ذکر خلفای عباسی عاقل مانده بود، به ذکر القاب خلیفه المعتضد بالله مشرف شد و از غرائب معجزات نبوی آن که، به حکم حدیث ان الله تعالی تبعث لهذه الامة فی کل مائة سنة من یجدد لهادیها - چون اختیار تاریخ رفت، از سنه ست و خمسين و ست مائة که خروج لشکر هولاکوخان است و واقعه بغداد تا این زمان صدسال بود، بی زیادت و نقصان و علمای فارس و کرمان و یزد بیعت کردند.» (۶)

یقیناً این قصیده بعد از واقعه بیعت امیر مبارزالدین محمد با خلیفه عباسی مصر سروده شده است.

دومین قصیده ای که در مدح امیر مبارزالدین در دیوان خواجه عماد فقیه آمده است، با مطلع زیر آغاز می شود.

مگر زخبطه کسرمان صبا برد به عراق

فسراق نامه عشاق مجلس مشتاق
این قصیده با توجه به حال و هوای ابیات آن در زمانی سروده شده که امیر مبارزالدین محمد در شیراز مقیم بوده است و خواجه عماد آرزو می کند که

امیر مبارزالدین را در تاریخ به بدنامی رقم زده است. در مقاله «آرمانهای بلند خواجه کرمانی» که به قلم نگارنده در ایام برگزاری کنگره جهانی خواجه کرمانی در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، از آثار خیر امیر مبارزالدین یاد شده و در آنجا خاطر نشان نموده ام که در کرمان زیباترین ساختمانی که وجود دارد و جزء آثار تاریخی معروف جهانی است و نمونه عالی کاشیکاری و معماری ایرانی می باشد، مسجد جامع کرمان است که به امر دستور امیر مبارزالدین محمد ساخته شده است. اول قطعه معروف خواجه حافظ را می آوریم و سپس با توری دیوان عماد فقیه کرمانی از امیر مبارزالدین محمد یاد خواهیم کرد.

دل منه بر دنسی و اسباب او

زانکه از وی کس وفاداری ندید

کس غسل بی نیش از این دکان نخورد

کس رطب بی خار ازین بستان نجید

هر به ایامی چراغی بر فروخت

چون تمام افروخت بادش در دمید

بی تکلف هر که دل بر روی نهاد

چون بدیدی خصم خود می پرورید

شاه غازی خسرو گیشی ستان

آنکه از شمشیر او خون می چکید

که به یک حمله سپاهی می شکست

که به هونی قلب گاهی می درید

از نهیش پنجه می افکند شیر

در بیابان نام او چون می شنید

سروران را بی سبب می کرد حبس

گردنپان را بی خطر سر می برید

عاقبت شیراز و تبریز و عراق

چون میخ کرد وقتش در رسید

آنکه روشن بد جهان بیست به او

میل در چشم جهان بیست کشید

اما خواجه عماد فقیه که از بزرگان کرمان و خانقاه وی به منابه عدالت خانه و مامن و مأوای مظلومان بوده است و از سال ۷۰۵ هجری بنا به سروده شاعر در کرمان پذیرای عاشقان می باشد، مورد توجه عموم مردم شهر قرار دارد.

فتح کرمان به سال ۷۴۱ به دست امیر مبارزالدین محمد اتفاق افتاد.

«... در سنه هفتصد و چهل و یک، امیر مبارزالدین محمد مظفر به مناسبت اینکه مخدوشاه، دختر شاه جهان بن محمد شاه بن سیورغتمش کرمانی در جباله نکاحش بود از صوب شیراز به استظهار امیر پیر حسن چوہانی به کرمان تاخت.

نیکروز صاحب کرمان چند روزی در قلعه و شهر محصور گردید، آخر چاره ای جز فرار ندید با لشکرش به هرات گریخت. امیر محمد مظفر و منصور به گواشیر اندر شد و نواب و عمال به بلوکات فرستاد (۲)».

تا فتح کرمان حداقل ۳۶ سال خواجه عماد فقیه به خانقاه داری در کرمان مشغول بود و طی این مدت با توجه به ضعفی که در اواخر دولت قراختانیان بر حکومت مرکزی کرمان مستولی بود بدیهی است خواجه عماد با تکیه بر مقبولیت عامه و علاقه مردم به وی و این که مورد توجه مشایخ صوفیه و بزرگان منشرعه بوده است از اقبال عمومی برخوردار بود، القابی که در این عهد داشته است به نقل از تذکره دولتشاه سمرقندی به این شرح می باشد.

مفخر الفضلاء و زبدة العلماء و العرفا خواجه عماد فقیه کرمانی قدس الله سره العزیز مرد عارف و عالم و اهل دل بود و از صنایع علم و فضیلتی کرمان است، به اخلاق نیکو و سیرت پسنندیده در جهان مشهور شده و در روزگار محمد مظفر و اولاد او خواجه عماد فقیه در کرمان مرجع خواص و عوام بودی و همگان به صحبت شریف او مایل بودندی و با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعری کامل بوده، شیخ آذری علیه الرحمه در جوهر الاسرار می گوید که فضلا برآند که در سخن متقدمان و متأخران احیاناً حشوی واقع شده الا سخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که در آن سخن اصلاً فتوری واقع نیست نه در لفظ و نه در معنی و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می آید به مشام هنروران و صاحبان بلکه از بوی

کرمان

سپاه امیر ندانست و نتوانست چه کند، ملخص کلام این که لشکر امیر شکستی فاحش خوردند، هزار نفر بیشتر از آنها کشته شد. جرمانیان و اوغانیان اموال ایشان را غارت کردند»^(۸۱).

در این جنگ امیر مبارزالدین محمد مجروح شد و اسب وی از پای درآمد و نزدیک بود که گرفتار و کشته شود و اگر وی در این جنگ کشته می شد چه بسا حوادث تاریخی سری غیراز آنچه اتفاق افتاد در پی می داشت. چون چگونگی نجات و رهائی امیر مبارزالدین از صحنه جنگ خود حکایتی شیوا از گذشت و مردانگی دارد که به نقل اختصاری از «تاریخ مواهب الهی» تألیف معین الدین مسلم بزدی، به ذکر این واقعه می پردازم.

«دشمنان بعد از آنکه هزیمت کرده بودند. رجعت نمودند و باجمعهم بر يك طرف زدند و بر مقتضای «الحرب سجال» عساکر منصور را چشم زخم شکستی رسید. لشکری که هرگز دشمن جز پشت کمان از ایشان ندیده بود، پشت دادند... و حضرت خلافت پناه چون حال بدین منوال دید، عنان تکاور به صوب معرکه معروف فرمود. تنها با آن لشکر خونخوار به کارزار ایستاد تا هفت زخم مردافکن به وجود همایونش کار کرد و اسب بارگی را چند زخم زدند... اسب را زخمهای مولم ضعیف کرده بود و آن عظیم پیش آمد، مجال عبور نیافت، به سر آمد، خسرو جمشید قدر از اسب جدا شد... در آن حال پهلوان صورت و معنی، تاج الدین علیشاه همی، که ذکر جمیلش تا دامن آخر زمان طراز آستین وفاداری و حسن فعالیتش تا زمان حشر عنوان صحیفه حق گزاری خواهد بود، چون باره رستم جنگ جوی بی خداوند یافت و شدید خون آلود بی خسرو روزگار دهد... در حال فرود آمد و اسب خود را پیش کشید حضرت خلافت پناه بر آن اسب سوار شد و بیرون رفت و پهلوان علیشاه که تا ذکر مردان وفادار در جهان خواهد بود، نام او بر سر چیده ایشان است... به جنگ و مقاومت به ایستاد. چندان که اشاره مبارک نافذ شده»^(۸۲).

به هر حال خیر مرگ امیر مبارزالدین در کرمان شایع شد و شاه شجاع و مادرش که در غیاب امیر مبارزالدین حکومت شهر را داشتند متوحش و عزادار بودند که بعد از سه روز خیر سلامت امیر مبارزالدین محمد به کرمان رسید، این شکست باعث گردید که شیخ ابوسعحاق اینجو به خیال فتح کرمان و عهدشکنی مجدد افتاد. این قصیده بعد از واقعه شکست و زخمی شدن امیر مبارزالدین سروده شده و خواجه عماد فقیه از تعابیر شکست حضرت رسول در جنگ احد و زخمی شدن آن حضرت و تشابه این دو جنگ سود برده و به نحو مناسب از کلمه نازی (به معنی عربی و نیز به معنی تاختن و تاخت و تاز کردن) استفاده برده است.

علاوه بر قصاید فوق، مثنوی «طریقت نامه» که در روزگار اوج قدرت امیر مبارزالدین و حکومت وی بر کرمان و یزد و فارس سروده شده، به نام امیر مبارزالدین است. در مدح امیر مبارزالدین گفته است.

سرافرازنده را بهات ششاهی
پناه ملک سلطان و سلاطین

کازوهم ملک روتق دید و هم دین
محمد شهبان را خسرو عهد
که منشور خلافت یافت در مهد
جناب او خلافت را پناه است

فزون از بحر و کانش دستگاه است
که اشاره ای است به بیعت امیر مبارزالدین با المعتضد بالله خلیفه عباسی مصر و دریافت منشور خلافت که در سطور گذشته به آن اشاره گردید.

علاوه بر این غزلی با مطلع:
ای ترک ختا، بنده نوازی به از این کن
در صحبت محمود، ایازی به از این کن

در دیوان خواجه عماد فقیه وجود دارد. از توالی ابیات این غزل در بادی امر چنین استنباط می شود که در زمانی سروده شده که خواجه عماد آن طور که باید و شاید مورد مهر و محبت امیر مبارزالدین نبوده و در واقع، ادعای نامه ای است که توسط شاعر سروده شده و آرزو می کند که با او «به از این» رفتار شود.

غم خواری درویش و مداوای دل ریش
در مملکت خسروغازی به از این کن
در کار محبان حقیقی، به از این کوش
تدبیر رفیقان مجازی به از این کن

امیر مبارزالدین مجدداً به کرمان بیاید، می دانیم که عمده آثار غیر باقی مانده در کرمان از زمانه حکومت آل مظفر خصوصاً از امیر مبارزالدین است و خواجه عماد فقیه به خاطر آبادانی کرمان و اتمام مدرسه و مسجد و سایر ابنیه در حال احداث آرزو می کند که امیر مبارزالدین شخصاً به کرمان بیاید تا آبادانی کرمان ادامه یابد.

خوشا سبیده دمی گزاسیم قربت دوست
مشام روح کند سوی راحت استنشاق
سوسد سوکب شاه اربدین گداآزند

به زهر خورده رسانند شربت تریاق
سومین قصیده ای که در دیوان خواجه عماد فقیه در مدح امیر مبارزالدین سروده شده، قصیده ای است با مطلع:

گر به دارالقرار کوی وصال
بردم از روزگار نعم الحال
دلسم آمد به جان زردی هجر

حبذا جرعه ای زجام وصال
این قصیده که در کمال سادگی و ابجاز سروده شده دردنامه شاعری است توانا و زجر کشیده و عاشق مردم، وی از روزگار، و این که به اهل علم و ادب روی خوش نشان نمی دهد و از بی مهری ابام صحبت نموده است و از قصاید زیبای خواجه عماد فقیه می باشد. تاریخ سرودن این قصیده با توجه به بیت زیر

سا کمنند افکنان قلمه بم
بسته در بندگی میان به دوال
روشن است. در اواخر عهد حکومت سلطان ابوسعید، حکومت بم با شخصی به نام «اخى شجاع الدین همی» بود و با مرگ سلطان ابوسعید و بروز ناامنی در وراج ملوک الطوائفی، اخى شجاع الدین بنای استقلال را گذاشت و لشکر به اطراف کشید و با فتح نرماشیر اندک ماهه ای از قدرت پیدا نمود. در سال ۷۴۱ امیر مبارزالدین قصد فتح بم را نمود و به این شهر لشکر کشید. اخى شجاع الدین به بنسوانه قلعه حصین بم حدود چهار سال مقاومت نمود و سرانجام...

بعد از چندگاه (امیر مبارزالدین) متوجه بم شد و استیصال آن طایفه کرد. تا قلعه بعد از سه چهار سال فتح شد. اخى شجاع الدین تیغ و کفن بر گرفت و بیرون آمد.

من آمدم به بیشت اینک کفن به گردن
گر می کشی به تیغم ورمی زنی به تیرم

امیر مبارزالدین قلم عفو بر جرائم او کشیده اما بعد از آن کشته شد.^(۸۳)
آخرین قصیده ای که در دیوان خواجه عماد فقیه در مدح امیر مبارزالدین سروده شده، قصیده ای است با مطلع:

سرا به دولت و اقبال خسروغازی
میر است در این مملکت سرافرازى

ذکر لقب «غازی» در این قصیده، این مهم را به ذهن متبادر می کند که بعد از جنگهای مکرر امیر مبارزالدین با قبایل بت پرست هزاره اوغانی و جرمانی که از طوایف مغول ساکن جیرفت بوده اند، به علت شکست این اقوام به امیر مبارزالدین لقب «غازی» داده شده است. ضمناً با تکیه بر دو بیت:

خداپگانان دانی که لشکر کفار
شکسته اند جنود پیغمبر نازی

تسو یمافتی زخمدای جهان ظفر
به يك شکست نشاید که سوی غم نازی

توضیح این که بعد از جنگهای متعدد امیر مبارزالدین با طوایف اوغانی و جرمانی، سرانجام «تغطای» بزرگ قبیله اوغانی در صدد جنگ با امیر مبارزالدین و جبران شکستهای گذشته برآمد و...

«... چون تغطای، بزرگ اوغان، به جیرفت رسید، همه معارف قبیله جرمان و اوغان را جمع کرده و گفت ما هر دو قبیله اگر چه کرمانی محسوب می شویم، لیکن اصلاً مغولیم. اگر در این جنگ سستی نمایم زنان اسیر و مردان قتل و دستگیر خواهند شد. در مقاله و مقاله امیر محمد متحد شده و به طلاق زن سوگند یاد کردند و شمس الدین جرمانی را که دولتمخواه امیر می بنداشتند در قلعه موقوف داشتند.

چون امیر به جیرفت رسید، مردان آن دو قبیله و بیشتر از زنان اسلحه پوشیده مصاف دادند. آتش حرب بالا گرفت چون جیرفت جنگل و درختان انبوه دارد (کمانظرفی جغرافیا، هذالکتاب)^(۸۴)

کرب

غزل دیگری در دیوان خواجه عماد فقیه با مطلع:
دلا مصاحب صاحب مجازی بس

طریق مصلحت و رسم چاره سازی بس
و با بیت پایانی:

عماد اگر چه همه خسروان نوازندت

تو را نوازش شیرین شاه غازی بس
وجود دارد که حال و هوای مطلوب کلمات و نیت شاعرانه آن به وسیله خواجه
حافظ شیرازی در غزلی با مطلع

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس

نسیم روضه شیراز بسک راحت بس
مورد توجه واقع شده است.

با توجه به این که غزل خواجه عماد در زمان حیات امیرمبارزالدین سروده شده
است به صورتی لطیف، ادعای «عماد اگر چه همه خسروان نوازندت» به زمان حیات
شیخ ابواسحاق اینجو مربوط می شود. خواجه عماد با ظرافتی شاعرانه در این غزل از
محبوبیت و علاقه خسروان نسبت به خود سخن گفته است (۱) محقق است که غزل
خواجه حافظ سالها بعد سروده شده و با قاطعیت می توان گفت این غزل در زمانی
گفته شده که شیراز به وسیله امیر تیمور فتح شده و آن شور و شوق از شیراز رخت
بر بسته بود.

فلک به مردم ندادن دهد زمام مراد

صراحی می لعل و بتی جوسماهت بس
و این مقارن است با سالها بعد از مرگ خواجه عماد. در ادامه این بحث از تأثیر و
تأثر حافظ و خواجه عماد سخن به میان خواهیم آورد.

شاه شجاع دومین فرزند امیرمبارزالدین محمد می باشد که از ۹ سالگی، بعد از
فتح کرمان به سال ۷۴۱ (توسط امیرمبارزالدین محمد) به حکومت کرمان منصوب
شد. خواجه عماد در این سال حداقل پنجاه ساله بوده و بدیهی است که لحاظ علاقه
امیرمبارزالدین به خواجه عماد تربیت و تعلیم شاه شجاع به وی واگذار شده بوده
است. علاقه مفرط شاه شجاع و خواجه عماد نیز ناشی از همین رابطه تعلیم و تعلم و
استاد و شاگردی است. چون مقاله حاضر به درازا کشیده شد. قصد آن نداریم از
افسانه بی پایه علاقه شاه شجاع به خواجه عماد و حسادت حافظ به آن سخن به میان
آوریم. آنچه مهم است این که بیشترین مدت ایام شاعری خواجه عماد فقیه در ایامی
است که شاه شجاع به امارت کرمان مشغول بوده و از سال ۷۶۰ به بعد نیز سلطان
بلامنازع خاندان مظفری شده است.

علاوه بر غزلیات و قصایدی که در دیوان خواجه عماد فقیه در مدح شاه شجاع
وجود دارد، دو مثنوی از پنج مثنوی عماد فقیه به شاه شجاع تقدیم شده است. عماد
فقیه پنج مثنوی به نامهای زیر دارد:

۱- «صحبت نامه» که به نام غیبات الدین محمد بن رشیدالدین فضل الله
وزیر سلطان ابوسعید ایلخانی در آداب طبقات مختلف به بحر متقاربت
مثنی مقصور سروده شده است.

۲- «محبت نامه» در هشت باب به بحر هزج مسدس مقصور که در سال
۷۲۲ هجری ساخته شده و حاوی مناظراتی است میان روح و بدن و
مغناطیس و کاه و کهربا و نحل و نخل و شمع و پروانه و گل و بلبل و ذره و
خورشید و پشه و پیل.



کرب

این منظومه را عماد به نام تاج الذین عراقی سروده است.

۳- «طریقت نامه» که مثنوی مفصلی است در حدود ۲۸۰۰ بیت و ده
باب به بحر هزج مسدس مقصور در شرح میانی تصوف. این مثنوی را
شاعر بنا بر قول خود از مصباح الهدایه عزالدین محمود بن علی کاشانی
(م ۷۲۵) به اضافه استفاداتی از عوارف المعارف و کتاب «التعرف
لمذهب التصوف» ترتیب داده و به نام امیر مبارزالدین محمد سروده است.

۴- «ده نامه» به بحر هزج مسدس مقصور شامل نامه هایی به شاه شجاع
و عده ای از مشایخ و احباب.

۵- «صفانامه» یا «مونس الابرار» که منظومه ای است عرفانی و اخلاقی
به نام شاه شجاع در سه باب. مونس الابرار را عماد در بحر سریع سال ۷۶۶
هجری به استقبال از مخزن الاسرار نظامی ساخته است.^(۱۱)

چنانچه از نوشته دکتر ذبیح الله صفا مستفاد می شود، دو مثنوی ده نامه و صفانامه
از مثنوی پنج گنج، به نام شاه شجاع سروده شده است. خصوصاً مثنوی ده نامه که
مجموعه ای است از نامه های منظوم. نامه هایی که خواجه عماد در بحور مختلف و در
ایام مختلفه برای افراد و سلاطین و دوستان سروده است و در آخر با ذکر مقدمه ای که
با مدح شاه شجاع تمام می شود. این کتاب را به وی هدیه نموده است. سه نامه از
مجموعه ده نامه خطاب به شاه شجاع و عماد بوده است.

علاوه بر دو مثنوی فوق، در دیوان عماد چندین قصیده در مدح شاه شجاع آمده
است. نخستین آنها قصیده ای است با مطلع زهت:

زهت آباد دل این بستان باد

مطربش زهره و مه دربان باد
این قصیده با توجه به ابیاتی نظیر

آنکه از حکم تو می بیجد سر

بایمال الم خندان باد
و با این بیت

گر رقبش به مثل گشت سری

ببارب از دیده ما پنهان باد
مربوط است به ایامی که بین شاه شجاع و مخالفینش (خصوصاً شاه محمود)
جنگ و جدال در جریان بوده و دعایی است از شاعری که آرزوی فتح و پیروزی برای
ممدوح خود دارد. خصوصاً که شاه محمود از طریق عدل و انصاف به دور بود.
قصیده دیگری با مطلع

ای که قیای سلطنت بر قد توست در جهان

سگه به نام خود بز، خطبه به نام خود بخوان
بعد از بیعت شاه شجاع با «المتوکل علی الله ابو عبدالله محمد بن المعتضده
سروده شده و توضیح این که شاه شجاع نیز همانند پدرش به قصد مشروعیت
بخشیدن به حکومت خود با خلیفه عباسی مصر بیعت کرد.

المتوکل به سال ۷۶۳ بعد از مرگ پدرش به خلافت انتخاب شد و تا ربیع الاول
سال ۷۷۹ خلافت کرد. زندگی این خلیفه عباسی خود داستانی خواندنی است که به
شرح از صفحه ۱۵۹ کتاب «تاریخ آل مظفر»، بخش تعلیقات نوشته دکتر عبدالحسن
نوائی آورده می شود:

«نام و لقب خلیفه عباسی که شاه شجاع با او بیعت کرد المتوکل علی
الله ابو عبدالله محمد بن المعتضده است که از سال ۷۶۳ یعنی مرگ پدرش تا
ربیع الاول ۷۷۹ خلافت نمود. در سال مزبور چند روزی از خلافت بر کنار
شد و ابویحیی زکریا المعتصم بن الواثق بر جای او نشست ولی در ربیع
الثانی همان سال بار دیگر المتوکل بر مسند خلافت متمکن گردید و تا
رجب ۷۸۵ در این سمت باقی بود. در این تاریخ به امر الملك الظاهر
سیف الدین برقوق بنیانگذار سلسله معالیک - برجی - معزول و محبوس
شد. ولی در سال ۷۹۱ برای بار سوم صدر نشین مسند خلافت گردید.
نوشته اند که او چهل و پنج سال در سمت خلافت مستقر بوده و بیش از صد
پسر داشته که از آنان پنج نفر به خلافت رسیده اند.

این المتوکل بالله که شاه شجاع با او بیعت کرد، پسر المعتضده بالله است
که امیر مبارزالدین با او بیعت کرده.^(۱۲)

چون رابطه شاه شجاع و عماد فقیه و تأثیر و تأثر این دو نیاز به تحقیقی مستقل
دارد و با توجه به این که در کتاب تذکره مزارات کرمان محرایی و نیز حسب السیر
خواندمیر انتسابات بی پایه و نابه جا به خواجه عماد و شاه شجاع داده شده امید
است در فرصت مناسب به این مقوله پرداخته و در تحقیقی جداگانه راجع به موضوع
فوق صحبت به میان آوریم.

قرن هشتم هجری به وجود ستارگان قدر اولی همچون خواجه حافظ شیرازی، نخل بند شعرا (خواجوی کرمانی)، شاعر نکته بین و ظریف عبیدزاکانی و شاعر انقلابی ابن یسین فریومدی مزین است. هر چند دیگر شاعران این قرن همچون سلمان ساوجی و کمال خجندی و شاه نعمت الله ولی نیز در روند کلی شعر این قرن بی تأثیر نبوده اند از این میان در تحقیق حاضر به روابط سه تن از ناموران قرن (خواجوی کرمانی، حافظ شیرازی و عبیدزاکانی) با عماد فقیه می پردازیم. مهمتر از همه، رابطه حافظ با عماد می باشد که بر این اساس قرنهاست افسانه دروغین «گر به رقصانی» و کتابت «گر به زاهد» را بر چهره مظلوم عماد فقیه سایه افکن کرده اند و مهمتر این که بین حافظ و عماد علیرغم احترام متقابل این دو بزرگوار، نثار کنورت و عناد بلند نموده اند تا جایی که چهره آسمانی عماد فقیه در پناه افسانه دروغین تعرض و کتابت حافظ در حاله ای از ابهام فرورفته است. هر چند محققین حاضر، همانند دکتر ذبیح اله صفا و رکن الدین همایونفرخ با تحقیقات خود افسانه جعلی نثار بین حافظ و عماد و عشق عماد به شاه شجاع و حسادت و کینه حضرت حافظ را دروغ می شمارند و با اذله مثبت تاریخی بی اعتباری آنرا ثابت نموده اند. مع الوصف هنوز کسانی هستند که بر عماد فقیه می نازند. نگارنده سر آن دارد تا با بررسی نسبتاً کامل همه جوانب، و مهمتر از آن، تأثیر و تأثر حافظ از عماد فقیه گرد ابهام را از چهره تابناک وی پاک سازد. باشد تا به عنوان ادای دینی نسبت به یکی از شاعران بزرگ این ملک به حساب آید و تیز پرده دروغین یک جعل تاریخی کنار زده شود.

حافظ و عماد

داستان بی اساس گر به زاهد و زهد ربایی که ساحت پاک خواجه عماد فقیه را آلوده نموده، از کجا و چگونه وارد ادب فارسی شده است؟ خواجه عماد در عهد خود از حرمت و احترام زاید الوصفی برخوردار بود. تاریخ وفات خواجه عماد به تقریب ۷۷۳ هجری قمری است. داستان گر به زاهد نخستین بار در کتاب حبیب السیر تألیف خواندمیر دیده شد. مختصراً عرض می کنم که خواندمیر در اوایل سنه ۱۲۷ هجری شروع به تنظیم تاریخ حبیب السیر نموده است و به سال ۱۳۰ هجری در آخرین سال سلطنت شاه اسماعیل صفوی آن را ختم نموده است. اگر در نخستین سال شروع به تألیف حبیب السیر نیز به داستان مجعول گر به زاهد و انتساب آن به عماد فقیه پرداخته باشد، در واقع متعلق به ۱۵۵ سال بعد از مرگ خواجه عماد می باشد.

در یازدهم رمضان سال ۷۵۹ هجری امیر مبارزالدین به امر شاه شجاع دستگیر و ابتدا در قلعه طبرک اصفهان محبوس و بعد از ۱۹ ماه توسط «سلطان شاه» و به فرمان شاه شجاع، چشم او را میل کشیدند. عمده دوره سلطنت شاه شجاع که مقارن با حیات خواجه عماد می باشد ۱۲ سال است. پس از کور شدن امیر مبارز، پسرانش که ذاتا مشرود و عهدشکن بودند نواحی حکومتی را اینگونه بین خود تقسیم نمودند: حکومت ابرقو و عراق و عجم به شاه محمود رسید و کرمان به سلطان عمادالدین احمد؛ و قرار شد شاه محمود و سلطان احمد حکومت مرکزی شاه شجاع را به رسمیت بشناسند و خطبه به نام وی خوانده شود. دوره آرامش زیاد طول نکشید و از سال ۷۶۴ جنگ و جدال برادران شروع گردید. به سال ۷۶۵ شاه محمود به کمک جلاوریان شیراز را متصرف شد و بساط حکومت را در این شهر برافراشت. شاه شجاع که در دوره جوانی حاکم کرمان بود و به باور اکثر مورخین سمت شاگردی عماد فقیه را داشته است در دوره ای که به حکومت رسید تنها به سال ۷۶۶ بود که به کرمان آمد و مجدداً در این شهر حاکم شد. شهری که مدتها قبل حکومت آنجا را داشته و از محضر درس خواجه عماد فیض برده بود. مدت اقامت شاه شجاع در کرمان بیش از یکسال طول نکشید و در این مدت توانست به جمع آوری لشکریان پرداخته و طوایف اوغانی و جرمانی را سرکوب نماید و آماده فتح شیراز شود و در ذیقعده سال ۷۶۷ مجدداً شیراز را فتح کرد. پس تمام مدت سکونت شاه شجاع در کرمان بیش از یک سال نبود و در تمام این مدت سرگرم جنگ با طوایف جرمانی و اوغانی و نیز تهیه و تدارک جنگ با برادرانش شاه محمود و سلطان احمد بود و بقینا در چنین اوضاعی نمی توانست زیاده از حد به خواجه عماد توجه داشته باشد. توجهی که اسباب رشک خواجه حافظ را فراهم آورد (۱) از طرفی بعد از فتح شیراز و استقرار حکومت شاه شجاع بر فارس حکومت کرمان را به بهلوان اسدخراسانی تفویض نمود. این مرد که شاید بتوان او را فرد مورد نظر حافظ در «گر به رقصانی» معرفی نمود، تا پایان عمر خواجه عماد بر مقدرات کرمانیان حاکم بود و خود عامل و بانی اختلاف و جنگ و کشتارها شد و تا روزی که به نقشه زوجه اش به قتل رسید. کرمان همچنان در تب و تاب جنگ و خرابی بود.

قدر آن وقت از جانب بهلوان اسد، گر امپرنامی با چهل نفر مرد مستحفظ



آن نقب بودند. آن مکاره زن بهلوان اسد، کرامیر را به وعده مال و خلعت و حکومت بناخت و به توسط طبیب به بهلوان علیشاه پیغام داد که از راه نقب بفرست کار اسد را به اتمام رسانند. علیشاه بکصد نفر مرد مسلح در جمعه یازدهم شهر رمضان سه هفتاد و هفتاد از راه نقب فرستاد در وقتی که بهلوان اسد با سه نفر محرمان درون اندرون ایستاده بود و خیال رفتن حمام داشت در آنجا داخل شده او را به قتل آوردند.^{۱۱۳}

خوب، در این مدت هم شاه شجاع در شیراز و کنار حافظ بود و هم اینکه در کرمان اندک اندک مقدمات حرکتی خصمانه علیه شاه شجاع به وسیله حاکم و نماینده وی فراهم می شد و بدیهی است در بنیادی امر دوستان و هواداران و کسانی که به نوعی محکوم به دوستی و علاقه به شاه شجاع بودند مورد بی مهری قرار می گرفتند و اگر عماد فقیه مورد تعرض قرار نگرفته است و خوبی در این خصوص نداریم، ناشی از حرمت و نفوذ معنوی وی در شهر کرمان و بین اهالی کرمان است.

هدف از ذکر مسائل فوقی، بیان آشفتگی کرمان و اوضاع به هم ریخته این ولایت پلازده و زجر کشیده است. در آرامش است که مردم از مسائل حاد فراغت می یابند و به امور دیگری می پردازند. تا چه رسد به این که عماد فقیه این قدر وقت و فرصت و حوصله داشته باشد که گر به ای را ترتیب کند تا وقتی که صاحب او فقط سجاده پهن می کند و به طرف قبله می ایستد، او نیز همان حرکات را انجام دهد!

این واقعه دور از ذهن است و فقط یک بار در تاریخ آمده است.

مهم این است که این افسانه دور از ذهن هیچ ارتباطی به شخص یا اشخاص خاص ندارد بلکه نظر به مفهوم ربا و سالوس داشته است و اصولاً «گر به» در ادب فارسی مظهر ربا و سالوس است.

ای کیک خوش خرام که خوش می روی بایست

غزوه مشو که «گر به» عابده نماز کرد
به هر صورت مقام علمی و معنوی خواجه عماد و شهرت وی در زمان حیاتش از وی مقتدائی بی ادعا ساخته بود. در شاعری به اندازه ای شهره بود که در تذکره دولتشاه سمرقندی به نقل از جواهرالاسرار شیخ آذری این طور آمده است.
«... فضلا برآند که در سخن متقدمان و متأخران احیاناً حشوی واقع شده، الا سخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که در آن سخن اصلاً فتوری واقع نیست، نه در لفظ نه در معنی»^{۱۱۴}

لازم است که بدانیم تذکره دولتشاه به سال ۸۹۶ هجری یعنی ۳۰ سال قبل از حبیب السیر نوشته شده و چون این کتاب اصلاً راجع به طبقات شعرا بوده است اگر

داستان گربه زاهد و انتساب آن به خواجه عماد، معروف و مشهور بود، یقیناً دولتشاه سمرقندی در کتاب خود به آن می برداخت. حال این که می دانیم در تذکره دولتشاه بسیاری از افسانه های مربوط به شاعران راه یافته است و اگر جزئی خیری راجع به گربه رقصانی خواجه عماد در افواه عموم بود یقیناً مورد توجه دولتشاه واقع می گردید.

مهم تر اینکه جامی در کتاب معروف خود بهارستان که همزمان با تذکره الشعرا نوشته شده است شرح حال خواجه عماد را آورده و راجع به عماد می فرماید: «... شعر خود را بر همه واردان خانقاه می خواند و استدعای اصلاح میکرد و از اینجا می گویند که شعرویی، شعر همه اهالی کرمان است.»^{۱۵۱}

خواندمیر در کتاب تاریخ خود (حبیب السیر) که بعد از بهارستان جامی و تذکره الشعرای دولتشاه سمرقندی نوشته شده است، داستان گربه رقصانی عماد فقیه را آورده و ما خانمه بخش این بحث را عیناً به این داستان مجعول اختصاص می دهیم و سپس به تأثیر و تأثر حضرت حافظ از اشعار خواجه عماد خواهیم پرداخت.

«... و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانی است و آن جناب شیخ و خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت به او اعتقادی عظیم داشته، گویند خواجه عماد هرگاه نماز گزاردی گربه او شرط متابعت به جای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل می فرمود و پیوسته به قدم اخلاص ملازمت آن جناب می نمود. خواجه حافظ که بر این معنی رشک می برد (۱) این غزل به نظم آورد.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
آغاز مکر بسافلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد...
کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب برالسنه و افواه مذکور^{۱۵۲}

نگارنده به خواست خداوند در مقاله ای جداگانه کلیه نظریات راجع به این موضوع را بر خواهم شمرد. مردی که عمری به گوشه گیری و انزوا روزگار گذرانید و در خانقاه خود در آن وانفسای جنگ و جدال و دست به دست شدن حکومت شهر کرمان محلی امن برای مظلومان تهیه دیده بود و بی ریا و بی ادعا شعر خود را بر همگان می خواند و امید اصلاح و اظهار نظر داشت، علی القاعده هرگز نمی تواند مورد حسد خواجه حافظ باشد. مضافاً این که دنیای عرفانی و آسمانی حضرت حافظ به کلی از حقد و حسد و کینه به دور است و برای این که روشن شود خواجه حافظ

ناچه اندازه به اشعار خواجه عماد نظر داشته و غزلیات وی را تضمین نموده است در سطور آتی با تفحص در دیوان عماد و حافظ، غزلیات مورد نظر را بر خواهیم شمرد. لازم می دانم توضیح دهم که حافظ عادت به تضمین و تقلید داشته است و این از افتخارات حافظ است که اشعار معمولی و مضامین ساده و بیس با اقتضای دیگران را می گرفت و اشعار ناب و تعابیر بکر می آفرید. ولی سایرین این شهامت و قدرت و استعداد را نداشتند که از شعر دیگران به گونه ای که حافظ استفاده می فرمود، بهره

برند. و حضرت حافظ خود نیز به استادی خویش معروف بود.
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قسرآنی که انسر سینه داری
وی ابائی از تضمین و تقلید نداشت و می دانست که هر چند شعری نابی از شاعری بلند آوازه را انتخاب کند، می تواند تعابیر زیباتری را در همان وزن و قافیه (و حتی مضمون) بریزد و به اینگونه عملاً استادی خود را بر سایرین (به وسیله تضمین) اثبات کند. و مهم تر این که شعر شاعرانی بیشتر مورد توجه حضرت حافظ بوده که در زمان حیات وی، زنده و از اعتبار شاعری بالائی نیز برخوردار بوده اند. شاعرانی نظیر: خواجه کرمانی، عبیدزاکانی، ابن یعین فریومدی، سلمان ساوجی (و بیشتر از همه بعد از خواجه) خواجه عماد فقیه کرمانی که شاعر مورد نظر ما در این مقال است. حال می پردازیم به اشعار عماد و اشعاری که مورد نظر حضرت حافظ قرار گرفته اند:

حافظ عماد
علی منازل سلمی تحیتی و سلامی
هناک روضه انسی و تلک دار سلامی
ات رواج رندالحمی و زاد غرامی
من المبلغ غنی الی سعاد سلامی
صبا بشکن در دکان عطار
الا ای طوطی گویای اسرار
عبیری چون سر زلفش به من آر
مبادا خالیت شکر زمنقار

خوشا هوای مصلی و آب رکتاهاد
که این مفرح جان وین مقوی دل باد
چایکه خون عاشق ریزند بی جنابت
سهل است بی دلان را بودن در آن ولایت

تنها نخورم پاده صافی، که ترام است
و آن عیش که بی دوست حلال است، کدام است
تو حاکمی و مرا سر بر آستانه تست
مکن خرابی ملک دلم که خانه تست

امید بلبل بی دل زگل، وفاداریست
ولی وفا نکند شاهی که بازاریست
درون خسته ما را شفا حضرت اوست
که درد عشق نداند طیب، الا دوست

دلم از تیغ فراق به دو نیم افتادست
در میان لغت از غصه جومیم افتادست
شب و روزم به جز از یاد تو در خاطر نیست
بلکه در صورت دل غیر تو خود خاطر نیست

دوش بگذشتی و در شهر قیامت برخاست
عاقبت از دل ارباب سلامت برخاست
به معالجت چه حاجت دل دردمند ما را
که مریض درد عشقت نکند طلب دوا را

تا جناب شریف آمد به دست ما را
دیگر به هر جنابی حاجت نماند ما را
به شهریار فرستم بربد پاد صبا را
مگر به شرح بگویم نیازمندی ما را

گر در پست است که می می شکند پیمان را
نبرد کسی به دراز و طوطی عشقش جان را
کس راز عشق توبه ندانست پیر ما
ز آن روی شد طریقه او دلپذیر ما

تا سایه مبارکت افتاد بر سرم
دولت غلام من شد و اقبال چاکرم
بسا و کلیه ما را شی منور کن
میان مجلس ما همچو شمع پیر سر کن

بگذشت بار و بر من مسکین نظر نکرد
و اندیشه زاب دیده و آه سحر نکرد
کس در کمان ابرویش از دور نتگریست
تا پیش تیر غصزه او جان سپر نکرد

ای بیگ آشنا خیر آن صنم بگو
با این گدا حکایت آن محتشم بگو

شراب و عیش نمان چيست کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندان و هر چه بادا باد
ز آن یار دلتوازم شکر بیست یا شکایت
گر نکته دان عشقی پشت تو این حکایت

گل در برومی در کف و معشوق به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است
رواق منظر چشم من آشیانه تست
کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست

بنال بلبل اگر بامت سر پاریست
که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست
حدیث سرو که گوید به پیش قامت دوست
که سر بلندی سرو سهی ز قامت دوست

تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست
دل سودازده از غصه دو نیم افتادست
مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست
دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست

دل و دینم شد و دلیر به ملامت برخاست
گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست
به ملازمان سلطان که رساند این دوا را
که به شکر پادشاهی ز نظر مران گذارا

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را
دردا که راز بنهان خواهد شد آشکارا
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را

رواق عهد شباب است دگر پستان را
می رسد مزده گل بلبل خوش العان را
دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چيست باران طریقت بعد از این تدبیر ما

جوزا سحر نهاد حمایل بر ابرم
یعنی غلام شام و سوگند می خورم
زدر در آوش پستان ما منور کن
هوای مجلس روجانیسون معطر کن
از آن شمایل و الطاف و خلق خوش که تراست
میان بزم حرفان چو شمع سر بر کن

روبر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد
جانا کدام سنگدل بی کفایت است
کویش چشم زخم تیغ تو جان سپر نکرد

ای بیگ راستان خیر بار ما بگو
احوال گل به بلبل دستا سزا بگو
بر این فقیر نامه آن محتشم بخوان
با این گدا حکایت آن پادشاه بگو

کرمان

به خیر خاطر ماکوش کاین کلاه نمد
بسا شکست که با انسر شهی آورد

مه با فروغ رویش نوری چنان ندارد
گل تازه است و او هم بارویش آن ندارد
جان بی جمال چنان میل چنان ندارد
هرکس که این ندارد حقا که آن ندارد

زکاتم ده که اینهای سبیل
بسه جان مشتاق جان سبیل
نصاب حسن در حدکمال است
زکاتم ده که مسکین و فقیرم

تا خلیل تو شدم جای در آتش دارم
دل سرگشته غمگین بسلامت دارم
در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم
کاز سرزلف و رخس نعل در آتش دارم
ناوک غمزه بیار و رسن زلف که من
جنگها با دل مجروح بسلامت دارم

□□□□

این مقدار اشعار با تفحص و مطالعه در فرصتی اندک که درصدد تهیه مقاله حاضر بودم به دست آمد والا در فرصت مناسب می توان به مضامین دیگر و استنباطیه هائی بیشتر دست یافت. هر چند هدف این بود که ادعا کنیم که خواجه حافظ از بین شاعران معروف بیشتر نظر به دیوان خواجه عماد فقیه داشته است و طبیعی است شاعری بزرگ همانند حافظ وقتی که مضمون و فوایق و ردیف شاعری همچون عماد فقیه را به کمک می گیرد و مضمون سازی می کند به علم و دانش و احاطه وی معترف است و دشمنی بی جهت هم که موجب و علتی ندارد. چه بسا این دو بزرگوار در تمام مدت عمر خود یکدیگر را ندیده باشند (و به احتمال قوی چنین است). هر چند در ضمن اشعار عماد نشانه هائی از سفر وی به شیراز می بینیم. اما سندی صحتی بر این که خواجه حافظ و عماد با یکدیگر ملاقاتی داشته اند و با این که در این سفر خواجه عماد به اندازه ای تقرب به درگاه شاه شجاع پیدا نموده بود که باعث کدورت بین حافظ و پادشاه شجاع گردیده باشد. پیدا نمی کنیم. و البته می توان با توجه به اشعار خواجه عماد تاریخ دقیق سفر وی را به شیراز روشن کرد.

خواجه و خواجه عماد

خواجه به سال ۶۷۹ هجری در کرمان متولد شد و به سال ۷۵۳ هجری در شیراز وفات یافت. چون به همت کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی گردگمانی و ابهام از چهره شاعر بلند آوازه کرمانی زدوده شد. به شرح احوال و آثار وی در اینجا نخواهیم پرداخت. فقط به این نکته اشاره می کنیم که اگر تولد عماد را همان سال ۶۹۰ فرض کنیم، خواجه ۱۱ سالی از عماد بزرگتر بوده است و بقیه در یک مدرسه و از وجود اساتیدی مشترک سود برده اند. سبک و سیاق شعری این دو به هم بسیار شبیه است. هر دو علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات (که خوشبختانه در زمان حیات خودشان جمع آوری شده است) به متروی سرائی علاقمند بودند و چنین متروی دارند. مهتر این که با قاطعیت می توان خواجه و عماد را پل غزل بین سعدی و حافظ دانست و این افتخار برای این دو شاعر کرمانی محفوظ است که باعث تکامل سبک سعدی و ظهور سبک و روش استادانه حافظ گردیدند. خواجه علاوه بر این که سمت استادی حافظ را دارد به یقین مورد نظر خواجه عماد فقیه قرار داشته و سبک و زبان خواجه بر عماد تأثیر مستقیم گذاشته است و زبان این دو شاعر بزرگ قرن هشتم شدیداً به هم نزدیک است.

توضیحات و مطالعات

- ۱) مقدمه دیوان عماد فقیه به قلم رکن الدین طباطبائی ص ۲۲.
- ۲) دیوان عماد فقیه - ص ۲۸۷
- ۳) مقال ماخذ - ص ۱۳۴
- ۴) تاریخ کرمان - احمد علی خان وزیری. به تصحیح دکتر باستانی پاریزی. چاپ دوم، این سینا، ص ۳۷۲
- ۵) تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی. به همت محمدرضایی. چاپ ۱۳۲۸. ص ۱۹۱
- ۶) تاریخ آل مظفر. تألیف محمود کتبی. به تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ص ۶۷
- ۷) تاریخ آل مظفر - پیشین - ص ۲۵
- ۸) مقصود کتاب جغرافیای وزیری می باشد که به کوشش استاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی تصحیح و چاپ شده است.
- ۹) تاریخ کرمان - پیشین. ص ۳۸۷
- ۱۰ - مواهب الهی - در تاریخ آل مظفر - تألیف معین الدین بن جلال الدین محمد مسلم بزدی - به تصحیح سعید نفیسی - انتشارات اقبال - جلد اول چاپ ۱۳۲۶ - ص ۱۸۶ - ۱۸۵
- ۱۱) تاریخ ادبیات در ایران - تألیف دکتر ذبیح الله صفا - جلد سوم - بخش دوم - انتشارات فردوسی - ص ۹۸۹
- ۱۲) تاریخ آل مظفر - پیشین - ص ۱۵۹
- ۱۳) تاریخ کرمان ص ۲۲۰ - ۲۱۹
- ۱۴) تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی
- ۱۵ - بهارستان جامی - چاپ پیشین - ص ۱۰۶
- ۱۶) حبیب السیر - ج ۳ - چاپ خدام ص ۳۱۵

گرنیست بسارم در بزم خلوت
بمان می بسارم بر خاک درگاه

مشکین خط ما رفت و خطای نفرستاد
صدنامه نوشتیم و جوابی نفرستاد
کلکی نتراشید و بیاضی نخراشید
یکی ندواتید و کتابی نفرستاد
دیریت که دلدار بیامی نفرستاد
نوشت کلامی و سلامی نفرستاد
صدنامه فرستادم و آن شاه سواران
یکی ندواتید و بیامی نفرستاد

اگر آن طاهر فرخنده لقا بازآید
جان علوی به تن سفلی ما بازآید

وصف حسن تو گفتم هوس است
در مدح توسفتم هوس است
بسا جوانان نشستم هوس است
عهد پیران شکستم هوس است
حال دل با تو گفتم هوس است
خیر دل شنفتم هوس است

بر گل افکند زنبیل بت ماچینی چند
تا بیارست شقایق به رباحتی چند

هرگز نگفتم روی ترا ماه
دورزاتکه گفتم استغفرالله

تا سابه مبارکت افتاد بر سرم
دولت غلام من شد و اقبال چاکرم

بازها خرقه صادرگرو می کردند
دوق دفتر ما رهن دف ونی کردند

ز زلفش هر سرمونی رنگی با جان من دارد
ولیکن در غنش جانم نه دل دارد نه تن دارد

بای بوس تو گرم دست دهد خوش باشد
کاین هوس در سر عشاق بلاکش باشد
بس که در خاک درت دیده ما پادشاه
آستان توبه خونابه منقش باشد
نقد صرفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
خط ساقی گر از اینگونه زندنش بر آب
ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد

تو را ای دل نه وقتی هم دمی بود
که در خلوت سرای دیده می بود

آن که بر مسجد نشستی دوش بردوش خطیب
دوش من دیدم که می بردنش از مجلس به دوش

ما به صیت کرمت از ره دور آمده ایم
از دروازه نه از کوی شرور آمده ایم

ببارب آن دم که رودجان زن بیمارم
نظر لطف و کرم بازگیر از کارم

ساقی از غصه دوران زمان دلبریم
بده آن پاده که یک دم ببرد از خویشم

طاعت نالقص من موجب غفران نشود
راضیم گسرمدد علت عصیان نشود

ساقی بساز شربت ما از گلاب و قند
کان دود تیره نیست بدین درد سودمند

مسا چو نکعت آن زلف عنبرین آورد
بسا شکست که در کار ملک چین آورد

نسیم بساد صبا دوشم آگهی آورد
که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد